

A Jurisprudential and Legal Analysis of the Genocide against Shiites in Afghanistan

Mohsen Malik Afzali Ardakani ¹

Abdul Wahab Karimi ²

(Received on: 22-11-2022 Accepted on: 11-02- 2023)

Abstract

Genocide, considered as the gravest international crime and a manifestation of corruption on earth from a jurisprudential perspective, stands as a stark example of criminality. Jurists have positioned it as the most severe crime among both international and domestic offenses. The intention behind genocide is the total or partial destruction of vulnerable ethnic, religious, racial, or national groups, drawing significant attention in criminal jurisprudence, as evidenced by the Convention on the Prohibition and Punishment of Genocide and the Statute of the International Criminal Court. This research employs an analytical and descriptive approach to scrutinize the ongoing genocide against Shiites in Afghanistan. It delves into the general and specific elements of this crime, providing examples based on Islamic jurisprudence and international documents. The article, supported by conclusive evidence, asserts that Afghan Shiites have endured the most severe, heinous, and unprecedented genocide worldwide on at least three occasions. The research findings emphasize that the right to survival for these groups is absolute, and no expediency can curtail this fundamental right. The perpetrators, by manipulating takfir tactics and disseminating religious animosity, succeeded in depriving Shiites of their right to survive, committing an unparalleled and sustained crime against them, leading to significant harm to nation-building and national unity in the country.

Keywords: Genocide, Hazara Shiites, Takfir(excommunication), Destruction, Corruption in the Land.

1. Professor of Jurisprudence and Law Department, Al-Mustafa Al-Alamiya Community, Qom, Iran.

2. Graduated from the fourth level of Qom seminary, Qom, Iran (graduated with a doctorate in criminal justice and criminology) karimi.wahab@gmail.com

بررسی فقهی و حقوقی نسل زدایی شیعیان افغانستان

محسن ملک افضلی اردکانی^۱

عبدالوهاب کریمی^۲

(تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۰۹/۰۱ تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۱/۲۲)

چکیده

نسل زدایی، شنیع‌ترین جرم بین‌المللی و از نظر فقهی، مصداق بارز افساد در زمین است. حقوق دانان از آن به عنوان شدیدترین جرم در میان مجموعه جرایم بین‌المللی و جرایم داخلی نام برده‌اند. این جرم به قصد نابودی کلی یا جزئی یکی از گروه‌های آسیب پذیر قومی، مذهبی، نژادی یا ملی ارتکاب می‌ابد که مورد توجه ویژه فقه جزایی، کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی و اساسنامه‌ای دادگاه کیفری بین‌المللی است. در این تحقیق به شیوه تحلیلی و توصیفی، به بررسی نسل زدایی مستمر شیعیان افغانستان پرداخته شده و عناصر عمومی و اختصاصی این جرم و نیز مضادیق این جنایت، بر اساس فقه اسلامی و اسناد بین‌المللی واکاوی شده است. این نوشتار، مطابق اسناد و شواهد قطعی، در صدد اثبات این موضوع است که شیعیان افغانستان حداقل سه بار، قربانی شدیدترین، فجیع‌ترین و بی سابقه‌ترین نسل زدایی در جهان واقع شده‌اند. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که حق بقای گروه‌های چهارگانه، از نوع حق مطلق است و هیچ مصلحتی نمی‌تواند این حق را محدود کند. مرتکبان این جنایت مستمر با سوءاستفاده از حربه‌ی تکفیر و دامن زدن به نفرت پراکنی مذهبی، موفق شدند حق بقای شیعیان را سلب و این جنایت بی سابقه و مستمر را علیه آنان مرتکب شوند و به ملت سازی و وحدت ملی در کشور، آسیب جدی وارد کنند.

کلید واژه‌ها: نسل زدایی، شیعیان هزاره، تکفیر، نابودی، افساد فی الارض.

۱. استاد گروه فقه و حقوق، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

۲. دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم، قم، ایران (دانش آموخته دکتری رشته جزا و جرم شناسی) (نویسنده مسئول) karimi.wahab@gmail.com

نسل‌زدایی، بیشتر از سوی حکومت‌های فاشیستی، گروه‌های نژادپرست و تکفیری در پاک‌سازی قومی، مذهبی و تغییر جغرافیای قومی، مذهبی و نژادی ارتکاب می‌یابد. این جرم موجب اخلال شدید و ناامنی و بی‌نظمی گسترده در سطح وسیع و صدمات عمده به حق حیات و تمامیت جسمانی افراد می‌شود. از این رو، از مصادیق بارز افساد در زمین است.

در این مقاله، رکن مادی و معنوی نسل‌زدایی بی‌سابقه شیعیان افغانستان که حداقل سه بار، قربانی این جنایت وحشتناک شده‌اند، بر اساس منابع فقهی، اسناد بین‌المللی، دیدگاه‌های حقوق‌دانان و رویه قضایی محاکم بین‌المللی، اسناد و شواهد بررسی شده است. برای اثبات اولین نسل‌زدایی به کتاب‌های معتبر، مخصوصاً کتاب سراج التواریخ که از نظر همه نویسندگان تاریخ افغانستان، کتاب معتبر و تاریخ رسمی دولتی افغانستان است، استناد شده است. ملا فیض محمد کاتب، این کتاب را به دستور وزیر نظر امیر حبیب‌الله، پسر عبدالرحمن نوشته و حبیب‌الله که در تمام دوران تهاجم پدر خود علیه شیعیان، حضور فعال و از همه حوادث آن اطلاع داشته، متن اولیه این کتاب را صفحه به صفحه مطالعه و سپس مهر و امضا کرده و اجازه چاپ داده است.

در این بین، فقط آخرین نسل‌زدایی شیعیان که از زمان حکومت حامد کرزی تا زمان فعلی به صورت مستمر انجام می‌شود، قابل تعقیب و رسیدگی است. جنایت نسل‌زدایی شیعیان افغانستان در دوران عبدالرحمن و حکومت دوره اول طالبان، بر اساس ماده‌های ۲۲ و ۲۴ اساسنامه رم و نیز اصل عطف به ما سبق نشدن قوانین کیفری و نیز مرگ مرتکبان این جنایت، قابل تعقیب و رسیدگی نیست. در عین حال، اثبات نسل‌زدایی شیعیان در این دو مقطع تاریخی و انتشار آن در سطح داخلی و بین‌المللی، فواید زیر را به دنبال دارد:

نخست: شناسایی گروه مذهبی شیعه افغانستان در سطح داخلی و بین‌المللی به عنوان گروه مذهبی در معرض خطر که حداقل سه بار، قربانی نسل‌زدایی واقع شده است؛
دوم: اقدامات ملی و بین‌المللی برای پیشگیری از بازتولید این گونه از جنایات؛
سوم: عذرخواهی از وارثان قربانیان این جنایت به منظور رفع این کینه‌ها و کدورت‌های چرکین و تقویت وحدت ملی و همدلی میان اقوام مختلف ساکن در کشور؛
چهارم: ضرورت انجام مسئولیت دینی و اخلاقی در به رسمیت شناختن حقوق وارثان

قربانیان این جنایت و جبران خسارت آنان از سوی دولت افغانستان و کشورهای که جنایتکاران را در نسل‌زدایی شیعیان افغانستان، کمک تسلیحاتی، مادی و معنوی کردند؛ پنجم: عبرت‌آموزی ملی از این‌گونه رویدادهای بهشت تلخ و دردناک. ششم: درنهایت، بیان حقیقت که یکی از ارزش‌های اخلاقی است، ایجاب می‌کند که حوادث گذشته آن‌گونه که رخ داده، منعکس شود.

۱. تعریف نسل‌زدایی

در اساسنامه رم، جنایت نسل‌زدایی با این بیان تعریف شده است (خالقی، ۱۳۹۴: ۲۰): «نسل‌زدایی، ارتکاب هر یک از اعمال ذیل به قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی است: ۱. قتل اعضای گروه؛ ۲. ایراد صدمه شدید جسمی یا روانی به اعضای گروه؛ ۳. قرارداد عمدی گروه در معرض شرایط زندگی نامناسبی که منتهی به نابودی فیزیکی تمام یا بخشی از گروه شود؛ ۴. تحمیل اقداماتی به قصد جلوگیری از تولد و تناسل گروه؛ ۵. انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر» (محمد نسل، ۱۳۸۵: ۱۵).

در ماده ۲ کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل‌زدایی (امیراجمند، ۱۳۸۶: ۴۹۰) و ماده ۴ اساسنامه دادگاه یوگسلاوی سابق (کیتی شیاپیزی، ۱۳۸۳: ۶۲۹) و ماده ۲ اساسنامه دادگاه رواندا (همان: ۶۴۷)، تعریف فوق را عیناً به عنوان مصادیق نسل‌زدایی معرفی کرده است.

با توجه به ماده فوق، نسل‌زدایی به رفتارهای مجرمانه احصاشده در اسناد بین‌المللی گفته می‌شود که به قصد نابودی کلی یا جزئی یکی از گروه‌های چهارگانه انجام می‌شود. اعضای این گروه‌ها تنها به دلیل عضویت در این گروه‌ها مورد حمله مرتکبان این جنایت واقع می‌شوند. تفاوت چهار جرم بین‌المللی در این عنصر اختصاصی، یعنی قصد نابودسازی کلی یا جزئی یکی از آن گروه‌های چهارگانه است (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۴۵).

در فقه اسلامی، جنایتی تحت عنوان نسل‌زدایی پیش‌بینی نشده، ولی می‌توان گفت که نسل‌زدایی، مصداق بارز افساد در زمین است. البته فقها، افساد در زمین را تعریف نکرده و تنها به بیان برخی از مصادیق آن مانند اعتیاد به کشتن اهل ذمه و بردگان (نجفی مرعشی، ۱۴۱۵: ۲۶۵)، سارق متکرر (ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۵۱۲/۳)، آدم ربایی (شیخ طوسی، ۱۴۲۷: ۷۲۲؛ شهید ثانی، ۱۴۰۳: ۲۵۱/۹)، آتش زدن منزل و اموال دیگران (شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۲۳۱/۱۰) و... اکتفا کرده‌اند. از این مصادیق استنباط

می‌شود که افساد در زمین به جرم غیرحدی گفته می‌شود که مرتکب به قصد برهم زدن نظم و امنیت عمومی و ضربه زدن به نظام اسلامی، رفتارهایی را انجام دهد که موجب اخلال شدید در نظم، امنیت عمومی، وارد شدن خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد، اموال عمومی، خصوصی یا اشاعه فساد و فحشا در حد وسیع شود.

۲. رکن مادی مصادیق نسل‌زدایی

جنایت نسل‌زدایی از نوع جرم مطلق است؛ در ارتکاب کامل آن، ضروری نیست که اعمال پنج‌گانه، موجب نابودی کلی یا جزئی یک گروه قومی، نژادی، مذهبی یا ملی شود، بلکه کافی است که متهم، یکی از اعمال پنج‌گانه را به قصد نابودی همه یا بخشی از یکی از این گروه‌های چهارگانه مورد حمایت حقوق بین‌الملل کیفری انجام دهد (بیگزاد، ۱۳۷۶: ۱۳۷۷: ۸۱). با توجه به مطلق بودن این جنایت، اجزای رکن مادی این جرم، مرکب از موضوع جرم و رفتارهای مجرمانه مصادیق آن است. در ادامه، موضوع جنایت نسل‌زدایی و رفتارهای مجرمانه مصادیق آن که عبارتند از: قتل اعضای گروه قومی و مذهبی شیعیان هزاره، صدمه شدید جسمانی و روانی به اعضای این گروه، قراردادن عمدی این گروه در معرض شرایط نامناسب زندگی و تحمیل اقداماتی به قصد جلوگیری از توالد و تناسل گروه مورد بحث، بررسی می‌شود.

۳. موضوع جرم نسل‌زدایی

موضوع جنایت نسل‌زدایی، گروه‌های چهارگانه قومی، نژادی، ملی و مذهبی است که رفتارهای مجرمانه نسل‌زدایی بر آن واقع می‌شود و اسناد بین‌المللی از موجودیت آن‌ها، حمایت کیفری می‌کند. به قربانیان نسل‌زدایی، موضوع این جرم گفته می‌شود. دلیل حمایت جزایی اسناد بین‌المللی از این گروه‌های چهارگانه، آن است که در طول تاریخ، بیشتر اقلیت‌ها که توانایی لازم برای دفاع از خود را نداشتند، قربانی انواع مصادیق نسل‌زدایی واقع شده‌اند. کسی جرأت نمی‌کند به قصد نابودی گروه‌هایی که قدرت لازم برای دفاع از خود را دارند، اقدام کند (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۲۹). در جنایت نسل‌زدایی باید قربانیان، به دلیل تعلق به یکی از گروه‌های چهارگانه فوق، مورد هدف قرارگیرند، نه به دلیل هویت و ویژگی‌های فردی خود، وگرنه این جنایت به وقوع نمی‌پیوندد.

گروه قومی، مجموعه‌ای از انسان‌هاست که زبان، تاریخ و ریشه‌های فرهنگی مشترک دارند و

ممکن است ساکن و تبعه‌ی کشورهای مختلف باشند (اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۰). در گروه قومی، بیشتر بر اشتراک فرهنگ و زبان تکیه می‌شود. گروه مذهبی به جمعیتی اطلاق می‌شود که اعضای آن، مذهب، دین یا سبک پرستش واحد یا اعتقادات مشترک دارند (خالقی، ۱۳۹۴: ۴۱).

موضوع جرم نسل‌زدایی امیر عبدالرحمن خان و لشکریان او، بر اساس متن دستورهای امیر و آنچه در عمل آماج این جنایت واقع شد، گروه قومی مذهبی هزاره‌ها بوده‌اند. در متن دستورهای نسل‌زدایی امیر عبدالرحمن، کلمه «هزاره» به صراحت و شیعه به صورت ضمنی به عنوان موضوع جنایت نسل‌زدایی ذکر شده است (کاتب، ۱۳۹۳: ۱۰۵۵/۳ و ۹۳۴؛ Ferdinand Klaus، ۱۹۶۲: ۱۲۸). در عمل هم لشکریان عبدالرحمن، تنها هزاره‌های شیعه را آماج نسل‌زدایی قرار دادند. برای نمونه، به شیعیان قلباش آسیب چندانی نرساندند؛ چون آنان در بیشتر موارد، همکار عبدالرحمن بودند. همچنین شیعیان پشتون تبار، تاجک تبار و هزاره‌های سنی، از تیغ بُزان عبدالرحمن مصون بودند.

بند ۱ ماده ۶ اساسنامه رم و بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی، قتل اعضای گروه را به عنوان اولین مصداق جرم نسل‌زدایی پیش‌بینی کرده است. رفتار مجرمانه قتل اعضای گروه، «کشتن» عمدی یکی از اعضای گروه‌های چهارگانه پیش‌گفته است. «کشتن» به سلب حیات شخص دیگر بدون مجوز قانونی گفته می‌شود (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۶: ۷۷).

از نظر فقهی، نسل‌زدایی از طریق قتل، به دلایل ذیل، جنایت افساد در زمین به شمار می‌رود: نخست: نسل‌زدایی از طریق قتل از مهمترین مصادیق افساد در زمین است؛ افساد فی الأرض شامل اعمالی می‌شود که دارای مفسده عمومی در سطح وسیع است و موجب اخلال در امنیت عمومی شود (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۳: ۶۰ و ۶۳). آیت الله مکارم می‌نویسد: «مفسد فی الأرض کسی است که منشأ فساد گسترده‌ای در محیطی شود، هرچند بدون توسل به اسلحه باشد». آیت الله نوری همدانی می‌نویسد: «مفسد فی الارض کسی است که امنیت اجتماعی را به هم بزند، هرچند بدون توسل به اسلحه باشد» (گنجینه آرای فقهی-قضایی: کد سؤال: ۶۴۸۴). یکی از مصادیق بارز فساد گسترده در زمین، اقدام عملی برای نابودی انسان‌هاست (گلدوست جویباری، ۱۳۸۸: ۴۹). قرآن کریم، نابود کردن نسل را مصداق افساد فی الارض دانسته و می‌فرماید: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (بقره: ۲۰۵).

دوم: نسل‌زدایی، نوعی اسراف در قتل و خونریزی است. که در این آیه شریفه از آن منع شده

است: «فَلَا يُشْرَفُ فِي الْقَتْلِ» (اسراء: ۳۳)؛ «در قتل و خونریزی، زیاده روی نکنید».

سوم: از نظر قرآن، کشتن نا حق یک انسان و بی آنکه فسادی در زمین کرده باشد، به منزله کشتن همه انسان‌ها است: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده: ۳۲). به حکم این آیه، کشتن اعضای یک گروه به قصد نابودی همه آن گروه به معنای واقعی کلمه، کشتن همه انسان‌ها و فساد در زمین به شمار می‌آید. چهارم: ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی که از فقه گرفته شده و مصادیق جرم افساد در زمین را احصا کرده است، ارتکاب گسترده جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد و ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی آنان را از مصادیق افساد در زمین برشمرده است. نسل‌زدایی که منجر به جنایت یا خسارت به تمامیت جسمانی افراد می‌شود، مشمول این ماده می‌شود.

بر اساس شواهد تاریخی، عبدالرحمن خان و لشکریان او، نسل‌زدایی بی سابقه را از طریق قتل عام‌های وحشتناک شیعیان مرتکب شدند. بعد از اتمام جنگ، تنها ده درصد از شیعیان در کشور باقی مانده بودند؛ بیشتر آنان کشته شدند و برخی هم موفق به فرار به کشورهای خارجی شدند (کاتب، ۱۳۹۳: ۱۰۰۵/۳). عبدالرحمن خود نیز اعتراف می‌کند که اکثر مردم هزاره شیعه را به قتل رسانده‌اند (همان: ۱۰۱۸).

نسل‌زدایی بار دوم شیعیان افغانستان در دوره اول حکومت طالبان، از سوی ملانیازی و لشکریان او در مزار انجام شد. احمد رشید خبرنگار پاکستانی، آن را نوع نسل‌کشی وحشیانه نامیده است (رشید، ۱۳۸۵: ۱۶۰). ملانیازی، والی بلخ و همفکران او، از طریق مساجد اعلام کردند «شیعه‌های شهر، سه راه پیش روی دارند: مذهب خود را از شیعه به سنی تغییر دهند، به ایران بروند و یا با مرگ روبرو شوند» (همان: ۱۶۱). برای عملی کردن این تهدید خود، هشت هزار شیعه را به شهادت رساند. صلیب سرخ جهانی (ICRC) تخمین زده است که ملانیازی، فرماندار طلبان و افراد تحت امر او در شهر مزار شریف در سال ۱۳۷۷ بین ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر را کشتند. احمد رشید می‌نویسد که حدس من این است ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ غیرنظامی در ماه‌های جولای و اگست کشته شده‌اند» (همان: ۱۶۲).

در نسل‌زدایی مرحله سوم شیعیان افغانستان که از اواخر حکومت حامد کرزی شروع شده و تا زمان فعلی ادامه دارد، هزاران نفر از سوی گروه‌های تکفیری، کشته و زخمی شده‌اند. متأسفانه تاکنون کتاب یا مقاله‌ای در این باره نوشته نشده است، ولی آمار کشته‌ها و زخمی‌های شیعیان

در همه سایت‌های خبرگزاری‌های ایرانی و بین‌المللی موجود است.

۴. وارد کردن صدمه شدید جسمی یا روانی به اعضای گروه

دومین رفتار مجرمانه مصداق جرم نسل‌زدایی بر اساس بند ۲ ماده ۶ اساسنامه رم و بند ۲ ماده ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی، «وارد کردن صدمات شدید جسمی و روانی به اعضای گروه» است که بر سه نوع صدمه شدید جسمانی، صدمه شدید روانی و صدمه شدید جسمانی و روانی تقسیم می‌شود. صدمه شدید به رفتار فیزیکی عامدانه‌ای علیه اعضای بدن، احساسات یا قوای روانی گروه که بر توانایی استمرار زندگی آن‌ها اثر نامطلوب بگذارد، گفته می‌شود، مانند ضرب و جرح شدید، کتک‌کاری شدید، شکنجه بدنی، رفتار تحقیرآمیز، خشونت جنسی، تجاوز به عنف، تهدید به قتل و... (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۲).

بر اساس آیات، روایات متواتر و اجماع محصل و منقول، جراحت عمدی ایجاد شده توسط یک فرد در صورت وجود شرایط، جرم بوده و موجب قصاص و در موارد نبود شرایط، موجب دیه و تعزیر می‌باشد (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۲/۳۴۳). با این حساب، وارد کردن صدمات شدید بر افراد متعدد یکی از گروه‌های چهارگانه، به طریق اولی جرم به شمار می‌آید و این جرم غیر از جرم افساد فی‌الأرض نخواهد بود؛ چون در سطح وسیعی به تمامیت جسمانی اعضای گروه‌های چهارگانه آسیب وارد می‌کند و موجب اخلال امنیت عمومی و ایجاد وحشت در میان گروهی می‌گردد که به قصد نابودی، این صدمات شدید جسمی و روانی بر اعضای آنان وارد می‌شود. با این‌که به دلیل نبود امکاناتِ معالجه در زمان حکومت عبدالرحمن و نقض مقررات جنگی در حد وسیع، اکثر مجروحان، جان خویش را از دست می‌دادند، ارتکاب جنایت نسل‌زدایی از طریق وارد کردن هر سه نوع صدمه بر شیعیان از سوی عبدالرحمن و لشکریان او، بسیار گسترده و وحشتناک بوده است که تنها به چند نمونه آنها اشاره می‌شود.

۴-۱. صدمات شدید جسمی

با اینکه مردم در آن زمان برای تأمین امنیت خود حق داشتند که مالک و حامل اسلحه باشند، لشکریان عبدالرحمن برای یافتن اسلحه، مردم را چنان شکنجه می‌کردند که آنان مجبور به شورش علیه حکومت شدند (کاتب، ۱۳۹۳: ۸۳۲/۳). سپاهیان حتی اسلحه آن دسته از مردم شیعه هزاره را که علیه حکومت شورش نکرده بودند، به انواع زجر و توبیخ گرفتند (همان: ۸۵۴). مورخان،

برخی از این شکنجه‌های قرون وسطایی را نام برده‌اند (ارزگانی، بی‌تا: ۱۳۶؛ کاتب، ۱۳۹۳: ۳/۸۵۳).

۲-۴. صدمات شدید روانی

صدمات روانی ناشی از جنگ برای شیعیان بسیار شدید و وحشتناک بود. برخی از عوامل این صدمات عبارت بودند از: تجاوز همه جانبه از سوی لشکر صد هزار نفری شبه نظامی و چهل فوج نظامی با سلاح‌های مدرن آن روز (کاتب، ۱۳۹۳: ۳/۹۳۰)، کشتن مردان شیعیان بدون استثنا، در پیش گرفتن سیاست زمین سوخته و غارت همه اموال منقول و غصب و تخریب دارایی‌های غیرمنقول آنان، ساختن کله منارها از سرهای شهدای شیعیان (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۹۱؛ کاتب، ۱۳۹۳: ۳/۹۸۹ و ۱۱۲۵)، تحمیل سخت‌ترین فشارهای اقتصادی و قحطی وحشتناک بر شیعیان، حبس و کشتن بزرگان آنان بدون ارتکاب هیچ جرمی، به بردگی گرفتن پسران خردسال، دختران و مادران آنان و... این ستمگری‌ها و بی‌رحمی‌ها، چنان صدمه شدید روانی بر مردم وارد کرده و آنان را چنان دل شکسته و اندوهگین کرده بودند که سلام و جواب آنان با همدیگر، جاری شدن اشک چشم بود (ارزگانی، بی‌تا: ۱۳۴).

۳-۴. صدمات شدید جسمی و روانی

تجاوز جنسی، صدمه شدید جسمی و روانی بر قربانی تحمیل می‌کند. لشکریان عبدالرحمن، در حد وسیعی بر زنان و دختران شیعیان، تجاوز جنسی کردند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۲).

۵. قراردادن عمدی یک گروه در شرایط نامناسب زندگی

سومین مصداق جرم نسل‌زدایی، قرار دادن عمدی یک گروه در معرض وضعیت زندگی نامناسب است که منتهی به نابودی فیزیکی تمام یا بخشی از گروه شود. استمرار حیات فردی و گروهی انسان‌ها، وابسته به مجموعه شرایط، اوضاع و احوال مناسبی است که شرایط تغذیه‌ای، جغرافیایی، بهداشتی، اقتصادی، امنیتی و ارتباطی مناسب. از بین بردن این شرایط، موجب نابودی تدریجی می‌شود. برای مقابله با چنین خطرهایی، جامعه بین‌المللی در اسناد متعدد، تحمیل شرایط خطرناک را به عنوان یکی از مصادیق جنایت نسل‌زدایی، جرم‌انگاری کرده است (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۵). اسناد بین‌المللی مربوط به نسل‌زدایی، افزون بر قتل و وارد کردن صدمات شدید جسمی و روحی، هر نوع بدرفتاری دیگر با گروه، اعم از فعل و

ترک فعل را که به قصد نابودی همه یا بخشی از یک گروه انجام شود، مشمول جرم نسل‌زدایی دانسته است (زمانی و شیران خراسانی، ۱۳۹۶: ۸۰)

این جنایت یا از طریق ترک فعل و سلب ضروری‌ترین امکانات حیاتی بشر از قبیل غذا، پوشاک، بهداشت و مسکن به وقوع می‌پیوندد یا از طریق فعل و تحمیل رژیم حداقل ضروری‌ترین امکانات حیاتی بشر و ایجاد وضعیت سخت معیشتی که منتهی به مرگ تدریجی اعضای یک گروه شود، مانند الزام به کار بیش‌ازحد، تبعید گروه انسانی در شرایط آب و هوایی سخت، بدون آب و غذا و مسکن مناسب یا بدون البسه کافی یا بدون مراقبت‌های مناسب، تحمیل بار جسمی سنگین و اخراج سازمان‌دهی شده از منازلشان (اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۵) دلایل شرعی و فقهی حرمت این جنایت عبارتند از:

نخست: دلایل شرعی و فقهی که در بخش قتل بیان شد این جنایت را نیز شامل می‌شود؛ چون نتیجه این جنایت، مرگ تدریجی است؛

دوم: قیاس اولویت حرمت شکنجه: بر اساس دیدگاه فقه‌های معاصر، هرگونه شکنجه حتی شکنجه‌هایی که منجر به ضرب و جرح نشود، جرم و حرام است (حسینی تهرانی، ۱۴۱۵: ۲۲۳/۴). سوم: افساد فی الارض: بعضی از فقها، آتش زدن اموال و خانه‌های مردم را مصداق جنایت افساد فی الارض دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۳۶۴/۹؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۴۳: ۱۲۵). همچنین آدم ربایی و آدم‌فروشی را یکی از موارد جنایت افساد فی الارض به شمار آورده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۵۱۱/۴۱).

عبدالرحمن و لشکریان او، این‌گونه از نسل‌زدایی را علیه شیعیان هزاره به معنای واقعی در زمان جنگ و بعد از آن مرتکب شده و شرایط و اوضاع و احوال جهنمی را بر آنان تحمیل کردند که غیر از نابودی تدریجی کلی، دیگر هیچ راهی فراروی آنان وجود نداشت. در ادامه، نمونه‌های این جنایات بررسی می‌شود.

۱-۵. تحمیل شرایط نامناسب زندگی علیه شیعیان در زمان جنگ

عبدالرحمن و لشکریان او در بحبوحه جنگ، شیعیان هزاره را از تمام وسایل معیشتی محروم کرده و سیاست زمین‌سوخته را در پیش گرفتند. او به تمام فرماندهان خود دستور داد که شیعیان را گردن بزنند و روستاهایشان را تخریب و سلاح‌هایشان را مصادره کنند (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۶۹ و ۴۲۸). لشکریان او بعد از اشغال هر منطقه، همه اموال منقول مردم را غارت کرده و خانه‌ها، قلعه‌ها و نهرهای آب را به صورت کامل تخریب می‌کردند یا آتش می‌زدند، درختان را از ریشه

می‌کنند و خرمن‌ها و مزارع مردم را آتش می‌زدند یا علف اسبان و حیوانات خود می‌کردند و زنان، دختران و پسران را به عنوان برده، اسیر می‌کردند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۹، ۴۵۷/۱؛ کاتب، ۱۳۹۳: ۸۵۳، ۸۵۴/۳ و ۹۹۲ و ۱۰۱۶؛ پولادی، ۱۳۸۷: ۳۶۹، ۳۷۳). برگد عبدالسبحان، مأمور مساحت اراضی اجرستان در گزارشی به امیر مینویسد: «اجرستان بر اثر جنگ، خراب و به مثابه سراب شده است؛ بیش از صد هزار درخت بزرگ را که ارزش هر کدام پنج الی ده روپیه بوده، از ریشه درآورده‌اند. همه محصولات مردم، علف اسبان و شتران لشکر شده است» (کاتب، ۱۳۹۳: ۱۰۱۸/۳).

با این‌که بر اساس نظریه کنترل واقعی در حقوق بین‌الملل کیفری، امیر عبدالرحمن به عنوان فرمانده کل، مسئول و مرتکب اصلی تمام این جنایات ارتكابی از سوی سپاهیان تحت امر خود بود، از خود سلب مسئولیت کرده و همه تقصیر را بر عهده فرماندهان و لشکریان خود گذاشت (همان).

۲-۵. تحمیل شرایط نامناسب زندگی علیه هزاره‌ها بعد از جنگ

بعد از جنگ نیز ارتكاب این نوع رفتار مجرمانه نسل‌زدایی، تداوم یافت و شرایط زندگی جهنمی و فشار حداکثری را برای نابودی تدریجی شیعیان باقی‌مانده در کشور تحمیل کرد. در ادامه، نمونه‌هایی از آن‌ها با شواهد تاریخی بیان می‌شود.

۱-۲-۵. سلب ضروری‌ترین امکانات حیات

امیر عبدالرحمن و فرماندهان و لشکریان او، با سلب ضروری‌ترین امکانات حیاتی، مانند غذا، پوشاک، بهداشت و مسکن، مرگ تدریجی و دسته‌جمعی را بر هزاره‌های شیعه تحمیل کردند. کاتب بارها این رویداد تلخ را روایت می‌کند که مردم از گرسنگی شدید، دانه‌های جو و زرت را کبوترآسا از میان سرگین حیوانات لشکریان عبدالرحمن جمع‌آوری می‌کردند (کاتب، ۱۳۹۳: ۲۴، ۲۵/۳). این نوع قحطی دادن به خوبی نشان‌دهنده مرگ اخلاق و انسانیت در میان لشکریان عبدالرحمن و نشانگر نهایت درنده‌خویی آنان در برابر شیعیان است.

با اینکه عبدالرحمن بر اساس اصل کنترل واقعی در حقوق بین‌الملل کیفری (بند ۱ ماده ۲۸ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی) و نیز با درپیش گرفتن سیاست قحطی دادن و سرزمین سوخته، عامل و مسئول اصلی این فاجعه انسانی و نسل‌زدایی تدریجی بود، او به جای پذیرش مسئولیت و عذرخواهی، خود مردم شیعه را مقصر این مرگ تدریجی معرفی می‌کند (همان: ۲۴). کرنیل فرهاد در جنگ اول ارزگان، با چهار هزار نیروی نظامی در منطقه زاولی و سلطان احمد با

وجود نجنگیدن مردم، بسیاری از آبادی‌ها و خرمن‌ها را آتش زدند (ارژگانی، بی‌تا: ۱۳۱). غبار می‌نویسد: «تمام قلعه‌ها و مساکن مردم هزاره، تخریب و مزارعشان پایمال شده بود» (غبار، ۱۳۶۸: ۶۸۱/۱). نظامیان دولتی پس از تسلیم و اطاعت مردم، به غارت اموال و مواد غذایی که آنان برای زمستان خود تهیه کرده بودند و نیز تخریب قلعه‌های آنان پرداختند. آنها هرچه در توان داشتند علیه مردم شیعه انجام دادند (کاتب، ۱۳۹۳: ۸۵۳/۳؛ خانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۰). برای آنکه شیعیان، اموال مخفی خود را نشان دهند، اطفال آنان را در مقابل چشمان پدران و مادرانشان شکنجه و به کشتن تهدید می‌کردند (کاتب، ۱۳۹۳: ۲۱۲/۳).

ستمگری‌ها و بی‌رحمی‌های سپاه، حتی عبدالقدوس خان، فرمانده کل و نیز سعید احمد خان، حاکم اجرستان را دچار وحشت کرد. آنها به امیر عبدالرحمن نامه نوشتند که او با اتخاذ تدابیری، لشکریان را از ستمگری‌ها بازدارد (همان: ۸۵۳ و ۲۱۲). امیر بدون دستور منع این‌گونه رفتارهای وحشیانه، پاسخ حیرت‌انگیزی نوشت: «افراد غریب را رها کنید و کسانی را که آثار شرارت از ناصیه و احوال ایشان مشاهده می‌شود، به کابل بفرستید» (همان: ۸۵۴). بر اساس این دستور، صرف اتهام، در اثبات جرم کافی بود؛ چگونه از روی ناصیه و چهره کسی می‌توان تشخیص داد که اهل شرارت است؟!

۲-۲-۵. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با پاک‌سازی قومی

دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق در آرای خود، اخراج مسلمانان بوسنی و کروات‌ها را از سرزمین‌های اشغالی به عنوان «پاک‌سازی قومی» نام برده است. پاک‌سازی به انتقال قهری یک گروه از محل سکونت آنها گفته می‌شود، بدون آنکه اعضای گروه، به صورت فیزیکی حذف شوند (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۵۸). در صورتی که پاک‌سازی قومی همراه با قصد نابودی کلی یا جزئی گروه قومی انجام شود، از نوع نسل‌زدایی و گرنه از مصادیق جنایت علیه بشریت است.

با حکم تکفیر هزاره‌های شیعه، همه زمین‌های آنان مفتوحه عنوه اعلام شد (کاتب، ۱۳۹۳: ۹۶۵/۳). در اصطلاح فقهی، زمین‌های مفتوحه عنوه به زمین‌هایی گفته می‌شود که مسلمانان، آن‌ها را از کفار حربی با توسل به جنگ به دست آورند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۷: ۳۲/۳۱). از نظر مذهب حنفی، حاکم اسلامی می‌تواند این زمین‌ها را میان جنگجویان مسلمان تقسیم کند یا به صاحبان اصلی آنان واگذار نماید و در مقابل، جزیه و خراج دریافت کند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۷: ۱۱۸/۳). در متن تکفیرنامه هم آمده بود که «املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و

دُرانی تقسیم شود» (کاتب، ۱۳۹۳: ۳/۹۳۶-۹۳۴). حکومت با این حکم، بهترین دستاویز شرعی برای پاک‌سازی گسترده هزاره‌های شیعه از سرزمین اجدادی و نیز واگذار کردن آن‌ها به قبایل پشتون را پیدا کرد. هم‌چنین با این حکم، نگرانی مشروعیت تملک سرزمین‌های شیعیان را برای متجاوزان رفع کرد.

بعد از شکست شیعیان، دوست محمد خان، مسئول تقسیم زمین‌های شیعه، تا سال ۱۳۲۲ هجری، چهارصد هزار خانوار شیعه را از مناطق مختلف هزاره‌جات بر اساس حکم تکفیر، از سرزمین‌های اجدادی خودشان کوچ اجباری داد و زمین‌های آنان را به منظور عملی کردن وعده امیر، میان قبایل مختلف پشتون‌های شرکت‌کننده در جنگ به عنوان پاداش تقسیم کرد. از این چهارصد هزار خانوار، تنها ده تا بیست درصد موفق به فرار از کشور شدند (همان: ۹۰۰). بقیه هم یا کشته شدند، یا به بردگی گرفته شدند و یا در داخل کشور پراکنده شدند.

۲-۳. تحمیل شرایط نامناسب زندگی جهنمی با واگذاری مراتع شیعیان به کوچی‌ها

شیعیان هزاره بقیه السیف لشکر عبدالرحمن خان، برای ادامه حیات، مجبور شدند که به سنگلاخ‌ها و دره‌ها پناه ببرند تا با کشاورزی در زمین‌های کم‌آب و بسیار اندک در دامنه کوه‌ها، سنگلاخ‌ها و دره‌ها و نیز از طریق دامداری، امرار معاش کنند.

عبدالرحمن به قصد نسل‌زدایی و نابودی هزاره‌های شیعه، در فرمانی، تمام چراگاه‌های آنان را دولتی اعلام کرد و شیعیان را از چرانیدن احشام خود در این مراتع ممنوع کرد. در سال ۱۳۱۵ قمری، میرآخور یحیی خان، مأمور مصادره مراتع هزاره‌جات، به دستور امیر، تمام این چراگاه‌ها را مصادره و ثبت دیوان سلطنت کرد (همان: ۴/۱۴۰) و سپس همه آن‌ها را میان قبایل مختلف کوچی تقسیم کرد.

کوچی‌ها بعد از تصاحب چراگاه‌های شیعیان، به قصد نابودی آنان، با شیوه‌های متعدد ذیل، فشار حداکثری را به منظور نابودی تدریجی و کوچ اجباری بر شیعیان تحمیل کردند تا زمین‌های زیرکشت آنان را نیز تصاحب کنند:

نخست: به بردگی گرفتن زنان و دختران شیعیان، کشتن و غارت دارایی‌های آنان: کوچیها هنگام بازگشت از هزاره‌جات، دختران و زنان شیعیان را هرجا می‌دیدند با خود می‌بردند. اگر با اعتراض شیعیان مواجه می‌شدند، ادعای خرید و نکاح می‌کردند، با آنکه هیچ‌گونه مدرکی برای اثبات ادعای خود نداشتند (همان: ۱۴۴). شیعیان را به قتل می‌رساندند و چون از سوی

حکومت بازخواست نمی شدند، هرروز جسورتر و شرارت آنان بیشتر می شد و حتی «هزارگان را ده و بیست نفر، به آتش، زنده سوختند و قرآن را شفیع ساختند نیز به آتش انداختند» (همان: ۵۳۲ و ۴۱۱). با آن که قرآن های آتش زده و سرهای سوخته به کابل فرستاده شد، ولی فایده ای برای مردم نداشت (همان: ۴۵؛ مولایی، ۱۳۹۰: ۱۸۴/۳).

دوم: تلف کردن مزارع: کوچی ها مزارع شیعیان را با چرانیدن حیوانات خود تلف می کردند (کاتب، ۱۳۹۳: ۵۷۵/۳ و ۱۴۴/۴). اعتراض های شیعیان، مانند زمان فعلی، اغلب منجر به جنگ و کشته شدن چندین تن و تاراج دارایی های آنان می شد. حاکمان محلی هم کوچی ها را به این تجاوزگری ها تشویق می کردند. بدین ترتیب، کوچی ها به تدریج زمین های قابل کشت بیشتری را به مراتع خود تبدیل می کردند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۵۹، ۲۶۰؛ کاتب، ۱۳۹۳: ۴۷۰/۴).

حکومت چون قصد نابودی و نسل زدایی شیعیان را داشت، از بی رحمی ها، چپاول ها، کشتارها و به بردگی گرفتن شیعیان از سوی کوچی ها، بازپرسی و جلوگیری نمی کرد (کاتب، ۱۳۷۹: ۶۶).

۴-۲-۵. تحمیل شرایط نامناسب زندگی جهنمی با وضع مالیات سنگین

امیر عبدالرحمن، بلافاصله بعد از شکست شیعیان در اولین جنگ، مالیات های سنگین و کمرشکنی را بر آنان که همه چیز خود را از دست داده بودند وضع کرد (خانوف، ۱۳۷۲: ۱۷۹ و ۲۶۲، ۲۶۳ و ۱۸۰؛ کاتب، ۱۳۹۳: ۷۵۴/۳ و ۱۰۰۴، ۱۰۰۵). این مالیات ها به اندازه ای سنگین بود که تاریخ پژوهشان آن را یکی از عوامل قیام مجدد شیعیان در برابر حکومت امیر به شمار آورده اند (بولادی، ۱۳۸۷: ۳۱۷).

رام چند هندو، مأمور منصوب سنجش مالیات شیعیان، مالیات مردم اجرستان، گیرو، تاله، دایزنگی و زوالی را از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۴ ق/ ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۶ م به سبب زندانی شدن کدخدایان این مناطق و مفقود شدن رسیدهای پرداخت، مجدداً تعیین و وصول کرد (کاتب، ۱۳۹۳: ۱۰۰۵/۳). بعضی از مردم جاغوری به دلیل این مالیات کمرشکن به مناطق دیگر افغانستان فرار کردند و با فروش فرزندان خود، امرار معاش می کردند (کاتب، ۱۳۹۰: ۲۳۸/۴). عبدالرحمن خان، قریب به ۱۶ نوع مالیات را بر مردم وضع کرده بود (غبار، ۱۳۶۸: ۱/۱۰۶۴، ۶۴۷). حکومت با وضع این مالیات بسیار سنگین، قصد نابودی و نسل زدایی شیعیان را داشت (کاتب، ۱۳۷۹: ۶۶).

۵-۲-۵. تحمیل شرایط نامناسب زندگی جهنمی با وضع جرمه های سنگین

همه مأموران حکومتی به بهانه های واهی و به میل خود، شیعیان را به جرمه های سنگین مالی محکوم می کردند (کاتب، ۱۳۹۳: ۱۰۷۲/۳ و ۵۵). اگر از این خودسری ها و سوءاستفاده های وسیع

از قدرت به کابل شکایت می‌شد، در شدیدترین حالات، فقط چند توصیه نسبتاً شدید از سوی مرکز عنوانی فرماندهان نظامی ارسال می‌شد (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۴۹) و در موارد نادر، فرد خاطی برکنار یا به کابل فراخوانده می‌شد (کاتب، ۱۳۹۳: ۸۲۶/۳). امیر عبدالرحمن به جای انجام محاکمه این متجاوزان، مجازات آنان را به خدا واگذار می‌کرد (همان: ۳۵۱/۴).

۵-۲-۶. تحمیل شرایط نامناسب زندگی جهنمی با رشوه‌خواری

رشوه‌خواری از شیعیان از سوی مقامات حکومتی یک امر عادی شده بود. حکومت برای گرفتن سهم خود، رشوه‌خواران را وادار می‌کرد بخشی از رشوه‌های دریافتی خود را به خزانه حکومتی تحویل دهند و بخش دیگر را خود تصاحب کنند (همان: ۲۲/۳). مردم مجبور بودند که رشوه بیشتری به عمال حکومت بپردازند تا آنان، مقدار جریمه را افزایش ندهند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۱) یا به قسطی کردن مالیات کمرشکن موافقت کنند (همان: ۲۶۳).

با اینکه تمام معاش سالانه مأموران رده بالا و پایین دولت در هزاره جات، بیش از سیصد، هشت صد، هزار، پنج یا ده هزار روپیه نبود، اما به اندک زمانی، از طریق دزدی، رشوه‌خواری، جریمه و چپاول اموال شیعیان، از جمله ثروتمندان منطقه خود می‌شدند (کاتب، ۱۳۹۳: ۲۲۱/۳؛ خانوف، ۱۳۷۲: ۱۷۸). بر اثر تحمیل این شرایط جهنمی پیش گفته، فاجعه انسانی و اجتماعی به معنای واقعی کلمه در هزاره جات رخ داد. مردم شیعه برای فرار از این وضعیت وحشتناک به تدابیر ذیل متوسل شدند:

نخست: مهاجرت به خارج از کشور
تعداد ده تا بیست درصد از چهارصد هزار خانوار شیعه که توان داشتند، موفق شدند از این وضعیت مرگبار تدریجی به خارج از کشور فرار کنند (کاتب، ۱۳۹۰: ۴۵/۴ و ۱۰۰۵/۳). با اینکه شیعیان، هیچ سرپناه و منبع درآمدی برای ادامه زیستن در کشور نداشتند، عبدالرحمن بارها به تمام مأموران مرزی دستورهای اکید صادر کرد که نگذارند حتی یک شیعه از کشور خارج شود تا با این شیوه، شیعیان باقی مانده را نیز نیست و نابود کند (همان: ۱۶۹/۳ و ۴۹۲/۴). با این سخت‌گیری‌ها، هفتاد درصد شیعیان در مسیر راه تلف (بیزدانی، ۱۳۷۰: ۲۰۴؛ ارژگانی، بی تا: ۱۵۲) یا به نحو شدیدی مجازات شدند. از باب نمونه، چهل نفر شیعه که از مسیر شمال کشور اقدام به فرار کرده بودند، بازداشت و نزد امیر عبدالرحمن آورده شدند. امیر به آن‌ها گفت: «آیا افغانستان بد کشوری است که شما مردم می‌خواهید به سرزمین کافران پناه ببرید؟ اینان را از دم تیغ

بگذرانید تا مثالی باشند برای دیگران و دستور امیر اجرا شد» (گلزاری، بی تا: ۱۵۳)

دوم: فروش فرزندان برای قوت لایموت، پرداخت مالیات، جریمه‌ها و رشوه‌ها

تحمیل شرایط جهنمی پیش گفته، چنان فقر شدید و قحطی را بر شیعیان تحمیل کرد که آنان مجبور شدند جگرگوشه‌های خود را برای زنده ماندن بقیه‌ی اعضای خانواده بفروشند (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۷؛ کاتب ۱۳۹۳: ۲۶/۳). عبدالرحمن خان، فرمان صادر کرد که مردم هزاره می‌توانند فرزندان خود را بفروشند و خریداران باید ده درصد بهای آن‌ها را به عنوان محصول، به دولت پرداخت کنند. مردم قحطی زده که بعضی از آنان تا آن زمان از گرسنگی شدید با جمع‌آوری مواد غذایی از میان سرگین اسبان، امرارمعاش می‌کردند، هزاران تن از فرزندان خود را در برابر دو تا ده سیر جو و ذرت و گندم می‌فروختند (کاتب، ۱۳۹۳: ۴۴/۳).

برده‌فروشی چنان در کشور اوج گرفته بود که در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم تنها، حکومت تنها از خرید و فروش بردگان شیعه در شهر قندهار که یک دهم بهای آن به دولت پرداخت می‌شد، هفتاد هزار روپیه سالانه درآمد داشت (کاتب، ۱۳۹۳: ۲۸۳/۳).

سوم: پناه بردن به دره‌ها و کوه‌ها

تعداد بسیاری از شیعیان بعد از شکست، برای نجات از قتل عام، بردگی و در امان ماندن از ستمگری‌ها، با خانواده‌های خود به دره‌ها پناه بردند و مردان مسلح آنان در مسیر دره‌ها سنگر گرفته بودند. لشکریان عبدالرحمن با توسل به شگرد همیشگی اعلام عفو عمومی و یاد کردن سوگند مکرر و فرستادن قرآن به دفعات متعدد، اعتماد شصت خانوار ارزگان و اجرستان را جلب کردند و بعد از تسلیم شدن، حتی طفل شیرخوار آنان را کشتند و همچنین با همین حيله، همه مردان پنجاه خانوار طایفه سلطان احمد را بعد از تسلیم شدن کشتند و نصف زنان، دختران و پسران آنان را به کابل و نصف دیگر آنان‌ها را به قندهار بردند (ارزگانی، بی تا: ۱۱۴۹).

گرگ‌ها که به خوردن اجساد کشته‌شدگان صحنه جنگ، عادت کرده بودند، در دره‌ها و کوه‌ها، به شیعیان حمله می‌کردند. آنان با دست خالی، نمی‌توانستند از خود دفاع کنند. گویا بدبختی و سیه‌روزی از زمین و آسمان می‌رویید و می‌بارید (بیزدانی، ۱۳۷۰: ۳۰۴). در سال ۱۳۱۱، دویست تن از شیعیان ارزگان، پشی، شیرداغ و قلندر در کوه‌ها و بیابان‌ها، طعمه گرگ‌ها شدند. با این‌که امیر عبدالرحمن بر اساس اصول حقوق بین‌الملل کیفری، مسئول اصلی این فاجعه مرگبار انسانی بود، هنگامی که از این واقعه دردناک، اطلاع یافت، به جای پذیرش

مسئولیت و عذرخواهی، مردم مظلوم شیعه را به باد شماتت گرفت: «این همه نتیجه و ثمره فتنه و مفسده خود آن مردم است که خداوند درندگان کوه و صحرا را به تدمیر ایشان گماشته، هلاک می‌سازد و لوث وجود ایشان را از روی خاک، پاک می‌نماید» (کاتب، ۱۳۹۳: ۲۴۲/۳).

۶. اقداماتی به منظور جلوگیری از تولد نسل یک گروه

چهارمین مصداق نسل‌زدایی بر اساس بند ۴ ماده ۶ اساسنامه رم و بند ۴ ماده ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی، جلوگیری از تولید نسل است که موجب نابودی تدریجی یک گروه می‌شود. بقای هر گروه انسانی در گروه تکثیر نسل از طریق زاد و ولد است. بدون آن، موجودیت و استمرار نسل هر گروه انسانی در طول زمان به تدریج از بین خواهد رفت (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۸).

این نوع جنایت نسل‌زدایی، با شیوه‌های مختلفی انجام می‌شود. از جمله، بر اساس نظر دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا، در جوامع پدرسالار که اعضای گروه از طریق هویت پدرانشان شناخته می‌شوند، تجاوز به عنف می‌تواند یکی از روش‌های جلوگیری از تولید نسل در داخل گروه به شمار آید. طفلی که از این طریق، متولد می‌شود، عضو گروه قومی پدر متجاوز به‌شمار می‌رود، نه عضو گروه قومی زنان قربانی. متجاوزان با این شیوه، ترکیب جمعیتی را به نفع خود تغییر می‌دهند (اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۷؛ عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۴۴).

این عمل از نظر فقهی مصداق بارز افساد در زمین و شدیدتر از تجاوز جنسی عادی است که بدون قصد هویت‌زدایی از گروه قربانی انجام می‌شود. به بردگی گرفتن زنان و دختران یک گروه و سپس تجاوز گسترده و منظم بر آنان به قصد نابود کردن هویت قومی و مذهبی فرزندان آنان، چنان دردآور و غیرقابل تحمل است که وحشتناک‌تر از آن نمی‌توان یافت. این کار، چنان جو وحشت و ناامنی را در میان اعضای آن گروه ایجاد می‌کند که نظیری برای آن وجود ندارد. به همین دلیل این جنایت، مصداق بارز افساد فی الارض و اشاعه فحشاست. برخی از فقها، کلیه جرایم مستوجب قتل، مانند زنا، محصنه، زنا با محارم، لواط و... را از مصادیق افساد فی الارض محسوب کرده‌اند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۳۹).

با توجه به حکم فوق دادگاه رواندا، لشکریان عبدالرحمن، در حد وسیعی، این مصداق نسل‌زدایی را در جامعه پدرسالار افغانستان مرتکب شدند. عامل اصلی این تجاوز گسترده، فتوای تکفیر هزاره‌ها و قانونی ساختن به بردگی گرفتن زنان و دختران آنان بود که مجوز شرعی تجاوز به زنان و دختران مردم شیعه را داد تا از طریق حاملگی اجباری در جامعه پدرسالار

افغانستان، بافت جمعیتی را در کشور به نفع متجاوزان برهم زند. از نظر فقهی، یک نفر می‌تواند بدون محدودیت با هزاران کنیز مملوک خود هم‌بستر شود. همین مشورت را مولوی عبدالرؤف کاکری به امیر حبیب‌الله خان ارائه داد (مولایی، ۱۳۹۰: ۱۹۳/۳). طبق سنجش نماینده دولت انگلیس از ماه جولای ۱۸۹۲ تا ژوئن ۱۸۹۴، حدود ۹ هزار نفر هزاره شیعه به عنوان برده، تنها در بازار کابل فروخته شد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۳). در حالی که تعداد زیادی در سایر شهرهای کشور تا سال ۱۹۲۰، خرید و فروش می‌شدند (بولادی، ۱۳۸۷: ۴۰۳). با این مجوز، هزاران زن و دختر شیعه به عنوان برده فروخته شدند (کاتب، ۱۳۹۳: ۲۱۲/۳). خانه‌ای در افغانستان نماند، مگر آن‌که یک یا دو تن از زنان شیعه را به کنیزی برده باشند، حتی کوچی‌ها آنان را به هندوستان و دیگر کشورهای خارجی انتقال داده و می‌فروختند (همان: ۹۵۵). به جرأت می‌توان گفت که آمار این زنان و دختران قربانی تجاوز جنسی، بیش از زنان مسلمان بوسنی و هرزگوین بوده که قربانی تجاوز جنسی صرب‌ها واقع شده‌اند. حتی فرماندهان امیر همانند عبدالقدوس خان و سایر سران سپاه به پیروی از او، حرم‌سرایی از دختران و زنان هزاره را برای خود ایجاد کرده بودند. هنگامی که امیر عبدالرحمن از این ماجرا اطلاع یافت، نه تنها سرزنشی نکرد، بلکه طی نامه‌ای از قدوس خان فرمانده کل خود، خواست که چند تن از دختران زیبای هزاره را برای او بفرستد (کاتب، ۱۳۹۳: ۸۴۱/۳ و ۸۸۹). امیر، پنجاه دختر زیبا را برای تمتع خود و شهزادگان انتخاب کرد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۲). تجاوز جنسی به ناموس شیعه از شخص امیر عبدالرحمن، پسران و درباریان او شروع می‌شد و تا پایین‌ترین طبقات می‌رسید (مولایی، ۱۳۹۰: ۱۸۸/۳، مقدمه). نام دختران بزرگان هزاره که از سوی عبدالرحمن خان، حبیب‌الله خان، سردار نصرالله خان و عمال آن‌ها به عنوان کنیز مورد تصرف و تجاوز قرار گرفته‌اند و نیز نام فرزندان آنان، در کتاب سراج التواریخ ثبت شده است (کاتب، ۱۳۹۰: ۶۱۲/۴ و ۵۰۱؛ مولایی، ۱۳۹۰: ۱۸۹/۳، مقدمه). حبیب‌الله خان در روز قتلش نزدیک به ۲۰۳ تن از دختران اقوام مختلف را به عنوان ملک یمین داشت که مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌داد (کاتب، ۱۳۹۰: ۳۹۰/۴).

همه لشکر عبدالرحمن، سایه به سایه، دنبال دختران و زنان زیبای مردم دربند هزاره شیعه بودند. زنان شوهردار نیز از تجاوز مکرر آنان در امان نبودند (همان: ۸۴۱/۳ و ۸۸۹ و ۱۷۱ و ۷۸). میرزا غلام حیدر، عامل جاغوری، در همراه یک دختر باکره از مردم جاغوری مطیع حکومت می‌خواست و پس از تجاوز به هشت دختر در هشت ماه، مردم منطقه به امیر عبدالرحمن شکایت کردند (کاتب، ۱۳۹۳: ۸۲۶/۳). در نتیجه تجاوز جنسی بر زنان و دختران شیعیان، نسل جدیدی به نام

«افغان. هزاره شیعه» به وجود آمد که در جامعه پدرسالار افغانستان، هویت قومی این اطفال را تغییر دادند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۷۳).

از بررسی شواهد تاریخی مصادیق نسل‌زدایی شیعیان، این نتیجه به دست می‌آید که «مظالم امیر در هزاره‌جات، سابقه‌ای در تاریخ کشور نداشت و فقط می‌توان مثال آن را در تاریخ هجوم چنگیز مطالعه کرد و بس» (غبار، ۱۳۶۸: ۱/۶۷۰). حتی محاسبه کردن این همه ستمگری‌ها، روی کاغذ هم امکان‌پذیر نیست (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۱).

نسل‌زدایی شیعیان از سال ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳، در مقایسه با نسل‌زدایی یهودیان در سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵، وحشتناک‌تر بوده است. هیتلر تنها ۴۰ درصد یهودیان را نابود کرد، ولی عبدالرحمان، ۶۲ درصد از شیعیان افغانستان (پیام، ۱۳۶۴: ۸۵) و حداقل ۹۰ درصد از شیعیان ارزگان را از بین برد. یهودیان به گونه‌ای نسل‌زدایی خود را در جهان به رسمیت شناخته‌اند که انکار هلوکاست یهودیان در غرب، جرم قلمداد می‌شود، ولی از هلوکاست شیعیان افغانستان در دوران حکومت امیر عبدالرحمن، حتی محققان و حقوقدانان کشورهای مسلمان هم اطلاعی ندارند.

۷. رکن روانی نسل‌زدایی

بر اساس ماده ۳۰ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، همه مصادیق جنایت نسل‌زدایی، از نوع جرم عمدی بوده و اجزای تشکیل‌دهنده آن، علم و قصد است که به آن سوءنیت عام گفته می‌شود. افزون بر این، در این جنایت، وجود سوءنیت خاص نیز ضروری است.

مقصود از سوءنیت خاص در جرم نسل‌زدایی ماده ۶ اساسنامه و ماده ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی، قصد نتیجه است؛ یعنی متهم باید قصد نابودی همه یا بخشی از یک گروه مورد حمایت را از طریق رفتارهای مجرمانه نسل‌زدایی داشته باشد. باید سوءنیت خاص متهم، به صورت قطعی ثابت شود. در صورت عدم اثبات یا نبود چنین قصدی، وی به ارتکاب جرم عادی یا جنایت علیه بشریت تحت تعقیب قرار می‌گیرد (اردبیلی و دیگران: ۱۳۸۵: ۱۰). شواهد و اسناد تاریخی و نیز دلایل متعددی وجود دارد که عبدالرحمن، قصد نابودی این گروه قومی را داشته است. از جمله:

۷-۱. اثبات قصد نابودی از طریق دستور به نابودی شیعیان هزاره

عبدالرحمن بارها دستور نابودی هزاره‌های شیعه، غارت اموال، تخریب قلعه‌ها و روستاهای آنان را به تمام فرماندهان خود صادر کرده و تصریح کرد که نگذارند احدی زنده بماند تا نامی از شیعیان

هزاره در افغانستان باقی نماند (ferdinand Klaus: ۱۹۶۲: ۱۲۸؛ پولادی، ۱۳۸۷: ۳۶۹؛ کاتب، ۱۳۹۳: ۱۰۰۵/۳ و ۱۰۵۵).
 امیر عبدالرحمن خطاب به درانی‌های قندهار نوشته است: «پس از تصرف ارزگان، تمام هزاره‌ها باید از دم تیغ گذرانده شده، زنان، کودکان و اموالشان به حیث غنیمت جنگی بین افغانان تقسیم شوند» (گلزاری، بی‌تا: ۷۵).

۷-۲. اثبات قصد نابودی از طریق تکفیر شیعیان

امیر عبدالرحمن در جنگ دوم با شیعیان، برای نابودی شیعیان، برخی از مولوی‌های اهل سنت را وادار کرد که فتوای تکفیر و واجب القتل دانستن شیعیان هزاره را صادر کنند. این تکفیرنامه را امیر عبدالرحمن نیز مهر و امضا کرد و به عنوان یک فتوای واجب اطاعه برای عموم در سراسر کشور پخش کرد (کاتب، ۱۳۹۳: ۳/۹۳۴؛ یوسف ریاضی، ۱۳۶۶: ۲۵۳) تا لشکریان امیر، کشتن شیعیان را مسئولیت دینی و مذهبی خود بدانند و در مشروعیت به بردگی گرفتن و غارت اموال آنان تردیدی نداشته باشند. امیر به دنبال این حکم و وعده پاداش، توانست یک صدهزار مرد مسلح شبه نظامی و چهل فوج پیاده و سواره نظامی و صد عراده توپ را برای نابودی هزاره‌های شیعه فراهم کند (کاتب، ۱۳۹۳: ۳/۹۳۰).

در نسل‌زدایی دوم شیعیان در مزارشریف، قصد خاص ملانیازی، والی طالبان را از دلایل قطعی زیر می‌توان استنباط کرد:

نخست: تکفیر هزاره‌های شیعه. احمد رشید از قول ملانیازی می‌نویسد: «هزاره‌ها مسلمان نیستند و ما باید آنها را بکشیم؛ یا شما قبول کنید که مسلمان شوید یا افغانستان را ترک کنید. هرکجا بروید ما شما را دستگیر خواهیم کرد. اگر بالا بروید با پاهایتان شما را پایین می‌آوریم و اگر در زیر زمین پنهان شوید شما را با موهایتان بالا میکشیم»؛

دوم: وسعت کشتار، یعنی کشتن هشت هزار شیعه در مدت چند روز؛

سوم: هدف قرار دادن اعضای گروه مذهبی خاص و مصونیت اعضای گروه‌های دیگر، آنهم صرفاً به دلیل تعلق آنان به مذهب و قومی خاص؛

در نسل‌زدایی بار سوم شیعیان افغانستان، شواهد قطعی ذیل، حاکی از قصد خاص مرتکبان نسل‌زدایی است:

نخست: تکفیری‌ها تنها اعضای گروه مذهبی شیعه را صرفاً به دلیل شیعه بودن، از اواخر دوران حکومت حامد کرزی تا زمان فعلی، به صورت سازمان یافته، مکرر و مستمر و توأم با

انواع شقاوت‌های و بیرحمی‌ها، در منطقه خاص یعنی محل سکونت آنان، مورد هدف قرار داده‌اند. بدون استثنا، همهی مراکز تجمع شیعیان از قبیل مراکز آموزشی، مکاتب دخترانه و پسرانه، مساجد، بازار، میدان‌ها، حسینیه‌ها، ورزشگاه‌ها، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، زایشگاه‌ها، ماشین‌های مسافربری شهری و بین شهری، هدف حمله‌کنندگان بوده‌اند. ماهیت این اعمال به‌گونه‌ای است که به‌صورت قطعی، حاکی از قصد نابودی این گروه مذهبی است.

دوم: امروزه گروه‌های تکفیری از قبیل داعش و امثال آن، نابودی شیعیان را تکلیف و مسئولیت دینی خود پنداشته و دشمنی علنی خود را علیه شیعیان اعلام کرده‌اند. در راستای انجام این تکلیف دینی، این همه حملات کور را علیه شیعیان کشور سازماندهی کرده‌اند.

۸. قصد نابودسازی بخشی از یک گروه

مقصود از قصد نابودی بخشی از یکی از گروه‌های چهارگانه، آن است که قصد نابودی یکی افراد زیر را داشته باشد:

۸-۱. قصد نابودی اکثر اعضای گروه را داشته باشد. عبدالرحمن خان، این قصد را داشت و با قتل عام ۶۲ درصد شیعیان و ۹۰ درصد شیعیان ارزگان، آن را عملی کرد.

۸-۲. قصد نابودی تعدادی از اعضای یکی از گروه‌های چهارگانه را داشته باشد که نقش راهبری و کنترل اعضای گروه را به عهده دارند. عبدالرحمن، این قصد خویش را با صدور دستور دستگیری بزرگان شیعه و منصوب کردن مسئول دستگیری و ملزم کردن همه فرماندهان و لشکریان به همکاری با مسئول دستگیری و قتل عام بزرگان شیعه، به‌صورت کامل عملی کرد (کاتب، ۱۳۹۳: ۳/۲۰۶ و ۴۱۴۲ و ۲۰۷ و ۲۵۶).

۸-۳. قصد نابودی آن بخش از یک گروه را داشته باشد که در نابودی تمام گروه تأثیر دارد، مانند قصد قتل عام مردان مدافع یک قوم در شرایط جنگی. امیر عبدالرحمن بارها در راستای قصد نابودی مدافعان، دستور نابودی آنان را صادر کرد و این قصد خود را نیز با کشتن تمام مدافعان مردم شیعه هزاره در جنگ، عملی کرد.

دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق، یکی از اتهامات ژنرال «کرستیچ» را نسل‌زدایی و کشتن سیستماتیک ۷ تا ۸ هزار نفر نظامی بوسنیایی در سربرنیسکا آن هم در مدت ۷ روز، به‌عنوان جنایت نسل‌زدایی یاد کرده است (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۳۶.۱۳۷).

۸-۴. مقصود از قصد نابودی جزئی، قصد نابودی هر سه دسته‌ی افراد پیش‌گفته است که در سه نظریه قبلی بیان شد. بر اساس این نظریه، تمام سه نظریه قبلی صحیح است (عزیزی، ۱۳۸۵: ۱۴۹). مطابق این نظریه نیز امیر عبدالرحمن، قصد نابودی جزئی گروه قومی شیعیان را افزون بر قصد نابودی کلی آنان داشته است.

نتیجه

از مباحث گذشته می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱. نسل‌زدایی در میان مجموعه جرایم بین‌المللی و داخلی، جزو شدیدترین جرایم است؛
 ۲. قربانیان اصلی این جنایت، چهار گروه مورد حمایت اسناد بین‌المللی است و در طول تاریخ، این گروه‌های چهارگانه در سراسر جهان، به صورت مکرر و مستمر، قربانی جنایت نسل‌زدایی شده‌اند؛
 ۳. حق بقا و موجودیت این گروه‌ها، از نوع حق مطلق است و هیچ مصلحتی مانند ضرورت حفظ امنیت، مصالح ملی، بسط حاکمیت دولت، سرکوب شورشیان و درهم‌شکستن جزیره‌های قدرت قومی، نژادی، مذهبی و... نمی‌تواند این حق را محدود کرده و ارتکاب جنایت نسل‌زدایی را توجیه کند و به آن مشروعیت بخشد؛
 ۴. تمام جنایت‌های امیر عبدالرحمن و لشکریان او علیه مردم هزاره، از نوع جنایت نسل‌زدایی است و نباید این جنایت‌ها را به جرم خفیف جنایت علیه بشریت فروکاست؛
 ۵. هزاره‌های افغانستان به دلایل ذیل، قربانی شدیدترین و بدترین نسل‌زدایی در طول تاریخ جهان واقع شده‌اند که به جرأت می‌توان گفت که سابقه‌ای در جهان ندارد:
- ۱-۵. بی‌سابقه بودن از نظر تداوم و استمرار نسل‌زدایی در طول سالیان متمادی: هزاره‌های افغانستان، تنها از زمان امیر عبدالرحمن تاکنون، سه بار قربانی فجیع‌ترین و شدیدترین نسل‌زدایی واقع شده است.
 - ۲-۵. وحشتناک بودن از نظر آمار قربانیان نسل‌زدایی: نسل‌زدایی هزاره‌ها از سال ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ در مقایسه با نسل‌زدایی هر گروه دیگر، وحشتناک‌تر بوده است. عبدالرحمان، ۶۲ درصد هزاره‌های افغانستان و حداقل ۹۰ درصد هزاره‌های ارزگان را از بین برد.
 - ۳-۵. بی‌سابقه بودن از نظر تنوع و گستردگی جنایت‌ها و کثرت مصادیق نسل‌زدایی: امیر

عبدالرحمن و لشکریان او، چهار مصداق نسل‌زدایی را در حد وسیع علیه گروه قومی - مذهبی هزاره شیعه در افغانستان، مرتکب شدند.

۴-۵. بی سابقه بودن از نظر به رسمیت نشناخته شدن این جنایت بی سابقه: یهودیان به گونه‌ای نسل‌زدایی خود را در جهان به رسمیت شناخته‌اند که انکار هلوکاست یهودیان در غرب و در اسرائیل، جرم است، ولی از هلوکاست هزاره‌های افغانستان در دوران حکومت امیر عبدالرحمن، حتی محققان و حقوق دانان کشورهای همسایه‌ی مسلمان هم اطلاعی ندارند.

۶. به اعتراف مورخان، امیر با حکم تکفیر هزاره‌ها و اعلام جهاد و واجب الاجرا دانستن آنان و نیز بسیج کردن اقوام دیگر علیه هزاره‌ها، نفرت قومی و مذهبی شدیدی را در میان اقوام افغانستان ایجاد کرد و به ملت‌سازی و وحدت ملی مردم افغانستان، آسیب جدی وارد ساخت.

منابع

۱. ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد. (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. خالقی، ابوالفتح. (۱۳۹۴ش). حقوق بین‌الملل کیفری اختصاصی، تهران: مجد.
۳. حاجی ده‌آبادی، احمد. (۱۳۹۶ش). جرایم علیه شخص، قتل، تهران: میزان.
۴. امیرارجمند، اردشیر. (۱۳۸۶ش). مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۵. خانوف، تیمور. (۱۳۷۲ش). تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، قم: اسماعیلیان.
۶. جمعی از نویسندگان. (۱۳۹۹ش). دانشنامه هزاره، کابل: بنیاد دانشنامه هزاره.
۷. جمعی از نویسندگان. (۱۴۲۷ق). الموسوعة الفقهية الكويتية، کویت: دارالاسلاسل.
۸. پولادی، حسن. (۱۳۸۷ش). هزاره‌ها، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران: عرفان.
۹. یزدانی، حسین علی. (۱۳۷۰ش). صحنه‌های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان، مشهد: ناشر مؤلف.
۱۰. حسینی تهرانی، سید محمد حسین. (۱۴۱۵ق). ولایت فقیه در حکومت اسلام، تهران: مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلامی.
۱۱. رشید، احمد. (۱۳۸۲ش). طالبان، زنان، تجارت، مافیا و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی، ترجمه نجله خندق، تهران: بقعه.
۱۲. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن. (۱۴۲۷ق). النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۳. _____. (۱۳۶۵ش). تهذیب الاحکام، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۱۴. عاملی شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، قم: داوری.
۱۵. موسوی، عسکر. (۱۳۷۹ش). هزاره‌های افغانستان (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست)، مترجم اسدالله شفاپی، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرخ.
۱۶. علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. کاتب، فیض محمد. (۱۳۹۳ش). سراج التواریخ، تهران: مؤسسه انتشارات عرفان.
۱۸. _____. (۱۳۹۰ش). سراج التواریخ. تمه جلد ۳، با مقدمه سرور مولایی، کابل: امیری.
۱۹. _____. (۱۳۷۹ش). نژادنامه افغان، پیشاور: نشر و طبع الازهر.
۲۰. کیتی شیاپیزی، کریاناک ساک. (۱۳۸۳ش). حقوق کیفری بین‌المللی، ترجمه بهنام یوسفیان و محمد اسماعیلی، تهران:

سمت.

۲۱. گلدوست، رجب. (۱۳۸۸ش). جرایم علیه امنیت کشور، تهران: جنگل.
 ۲۲. لنکرانی موحدی، محمد فاضل. (۱۴۲۲ق). تفصیل الشریعة فی شرح تحریرالوسیلة. الحدود، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (عج).
 ۲۳. ارزگانی، محمدافضل. (بی تا). مختصرالمنقول در تاریخ هزاره مغول، بی جا: فروردین.
 ۲۴. پیام، محمدعلی. (۱۳۶۴ش). نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان، بی جا: ارگان نشراتی سید جمال الدین افغانی.
 ۲۵. محمد نسل، غلام رضا. (۱۳۸۵ش). مجموعه مقررات دیوان بین المللی کیفری، تهران: نشر دادگستر.
 ۲۶. غبار، میرغلام محمد. (۱۳۸۴ش). افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: جمهوری (اسدی).
 ۲۷. فرهنگ، میرمحمد صدیق. (۱۳۸۰ش). افغانستان در پنج قرن اخیر، قم: دارالتفسیر.
 ۲۸. گلزاری، محمد. (بی تا). یادداشت‌های قندهار، هزاره‌ها در نامه‌ها و مکاتبات خبرنگارن بریتانیایی، ترجمه محمدی، کابل: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی صبح امید.
 ۲۹. میرمحمد صادقی، حسین. (۱۳۹۳ش). جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، تهران: میزان.
 ۳۰. نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مقالات
۳۱. بیگ‌زاد، ابراهیم، «بررسی جنایت نسل‌کشی و جنایات بر ضد بشریت در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۱ و ۲۲، ۱۳۷۶ش.
 ۳۲. عزیزی، ستار، «حمایت از حق موجودیت اقلیت‌ها در پرتو مجازات مرتکبان و ژنوسید در رویه قضایی بین‌المللی»، فصلنامه حقوق، شماره ۴، ۱۳۸۶ش.
 ۳۳. زمانی، قاسم و شیران خراسانی، رضا، «تمایز بین نابودسازی به عنوان مصداق از جنایت علیه بشریت با نسل‌کشی در پرتو اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی»، فصل‌نامه تحقیقات حقوقی، شماره ۸۰، ۱۳۹۶ش.
 ۳۴. اردبیلی، محمدعلی و دیگران، «نسل‌کشی و ضرورت جرم‌انگاری آن در حقوق ایران»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۰، شماره ۳، ۱۳۸۵ش.
 ۳۵. نرم‌افزار گنجینه استفتائات قضایی، معاونت آموزش قوه قضائیه، نسخه اول.
۳۶. Klaus, ferdinand. (۱۹۶۲).. Nomad Expansion and Commerce in Central Afghanistan: A Sketch of some Modern Trend.